

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بهرام رحمانی  
۱۴ می ۲۰۱۶

## کابوس "امیرحسین فطانت"

زندانی افکار با وجدانی زخمی!

۳

«توضیح امیرحسین فطانت در مورد مطلب «سینمای مستند چریکی»، نوشته احمد زاهدی لنگرودی

آقای زاهد لنگرودی

در مقاله تان در مورد سینمای مستند چریکی در ایران به نام من اشاره کرده بودید که مدتی است برای پیشگیری از انزال زود رس ادبی تحت درمانم و پاسخ شما و آن دسته از خاله زنک‌های سیاسی و قهرمانان اسب‌های چوبین که میدان را خالی از رقیب می‌یابند و ترکتازی می‌کنند را به‌وقتی دیگر موکول می‌کنم». ... (سایت گویا، جمعه ۱۴ فروردین [حمل] ۱۳۸۸)

اما زاهد لنگرودی، چه نوشته بود که فطانت این چنین برآشفته می‌شود؟

لنگرودی نوشته است: «نخستین تجربه‌های سینمای مستند سیاسی و روشنگر به‌کارهای به‌نمایش درنیامده کامران شیردل در دهه چهل باز می‌گردد. فیلم‌های شانزده میلیمتری سیاه و سفیدی که به‌مضامین اجتماعی با نگرش و پرداختی طبقاتی نزدیک شده و حاصل کار علی‌الخصوص در فیلم مستند «اون شب که بارون اومد» شاهکار است.

روی هم رفته می‌توان نخله‌ای کوچک اما به‌راستی موجود از سینمای چریکی در ایران را نیز در نخستین سال‌های دهه ۵۰ جست‌وجو کرد؛ جوانانی که در آن‌زمان به‌مشی مبارزه مسلحانه چریکی در جنبش چپ گرایش داشتند بیش‌تر در چند مدرسه سینمایی پراکنده بودند. عباس سماکار، طیفور بطحائی، رضا علامه‌زاده و کرامت دانشیان که جزو اولین گروه قبول‌شدگان در دوره هنری مدرسه عالی تلویزیون و سینما بودند و اسفندیار منفردزاده که علاوه بر ساخت تعدادی از مهم‌ترین موسیقی‌های متن فیلم در سینمای داستانی حرفه‌ای خود نیز دو فیلم کوتاه برای مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخته است؛ اما این جوان‌ها در نهایت به‌جای این که در اجتماع بمانند و کار سینما را تجربه کنند و ثمر دهند، متأسفانه اسیر زندان شدند. علامه‌زاده البته قبل از زندان، راهی یافت به‌سوی سینمای حرفه‌ای و دو فیلم سینمایی بلند داستانی هم ساخت، که هیچ‌کدام موفق و موافق با جریان فکری مذکور نبود». ...

لنگرودی ادامه می‌دهد: «... یکی از مأموران مخفی ساواک در این دوران خود را به‌وی نزدیک کرده و خود را در تماس و عضو سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران معرفی می‌کند و دانشیان که در آرزوی پیوستن به‌سازمان

چریک‌هاست، او را آن‌گونه که می‌گوید، می‌پذیرد. آن مأمور بیانیه‌های چریک‌ها را از ساواک تحویل و به‌دست دانشجویان می‌رساند. همچنین او از عملیات می‌گوید و از چریک‌ها و از قرارهای تشکیلاتی تا جایی که کرامت وی را به‌خانه خود نیز می‌برد. رفت و آمدها بیش از یک‌سال، تا ۱۳۵۳ به‌دراز می‌کشد و دانشجویان طرح گروگان‌گیری رضا پهلوی، ولیعهد شاه که به‌همراه مادرش فرح دیبا برای گشایش جشنواره فیلم آسیا و اقیانوسیه که بنا بود در شیراز برگزار شود، به قصد این‌که گروگان‌ها با زندانیان سیاسی عوض شوند، در سر می‌پروراند و آن را با مأمور مذکور که وعده در اختیار گذاردن هفت‌تیری هم به‌او می‌دهد در میان می‌گذارد. همه این داستان‌ها، اما طرح ساواک است. دانشجویان به‌اتهام تشکیل گروهی مخفی همراه با طیفور بطحائی، عباس سماکار و رضا علامه‌زاده که همانند دانشجویان بی‌خبر از تور خون‌بار پولیسی ساواک بهره‌بری آن مأمور به‌نام امیرحسین فطانت که در پوشش رفیقی درآمده بود، در روز موعود هنگام تحویل سلاح - دانشجویان در شیراز، طیفور و علامه‌زاده و عباس سماکار از دیگر اعضای طرح آزاد سازی زندانیان سیاسی در یک روز- دستگیر می‌شوند. کرامت‌الله دانشجویان پس از دفاعی بسیار محکم و قهرمانانه - که فلم معروفش هم آن زمان از تلویزیون پخش شد و عباس سماکار نیز که به‌حبس ابد محکوم شده بود، سالی پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷ فلم مستندی بر مبنای آن ساخته است - در دادگاه نظامی به‌اعدام محکوم شد و در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۲ کرامت‌الله دانشجویان به‌همراه خسرو گل‌سرخ، روزنامه‌نگار و شاعر مشهور، در میدان چیتگر تهران اعدام شد.

نخستین حضور رسمی دانشجویان در تاریخ سینمای ایران همراه با غلامحسین طاهری‌دوست، بود. در سال‌های پایانی دههٔ چهل طاهری دوست در رشته کارگردانی و مونتاژ در مدرسهٔ عالی تلوزیون درس می‌خواند. او هم‌دورهٔ دانشجویان است. آشنائی این سه تن تا حد همکاری پیش می‌رود و دانشجویان در فلم صبح به‌کارگردانی طاهری‌دوست در مقام دستیار کارگردان با وی همراه است. متأسفانه طاهری‌دوست که از هواداران حزب تودهٔ ایران بود و سابقهٔ زندان سیاسی نیز داشت- با وجود توانائی و استعداد فراوان در ساخت فلم مستند، سال‌های بعد به‌دلیل توقیف آثارش و عدم رغبت تلویزیون برای همکاری با او از آن سازمان خارج می‌شود و به‌ساخت آگهی‌های تجارتي روی می‌آورد.

کرامت‌الله دانشجویان در سال ۱۳۵۱ یک سال پس از ورود به‌مدرسهٔ عالی تلویزیون فلم کوتاه مستند سیاسی و مهمی به‌نام دولت‌آباد را در رابطه با کارهای درسی‌اش، می‌سازد. فلم کوتاه دولت‌آباد توسط مدیران مدرسهٔ عالی تلویزیون من جمله فریدون رهنما- خطدار و علیه مصالح مملکتی تشخیص داده شد و مورد قبول‌شان واقع نشد. ساواک نیز در واکنش به‌فلم، از آن‌جا که کرامت را تحت نظر داشت، نگاتیوهای آن را از بین برد.

در فلم دولت‌آباد که آن‌را می‌توان نوعی مستند چریکی منحصر به‌فرد در سینمای ایران دانست، زندگی فقر زدهٔ مردم روستائی حاشیه‌نشین به‌تصویر کشیده شده؛ روستائی در چند کیلومتری شهر ری که تانکرهای نفت‌کش پالایشگاه تهران از کنارش می‌گذشتند. دانشجویان با بهره‌گیری از این موقعیت و وضعیت می‌خواست نفت را چونان قلب این روستای محروم تصویر کند. در نخستین صحنهٔ فلم چند روستائی را در حالی که بیل‌هایشان را بر دوش دارند می‌بینیم و سپس صدائی که از بیرون کادر شنیده می‌شود خطاب به‌آن‌ها می‌گوید: آهای دولت‌آبادی‌ها...؟! و روستائیان با چهره‌هائی خسته و نحیف برمی‌گردند و به‌دوربین نگاه می‌کنند. فلم با ناهائی از حرکت قطارهای حامل نفت از کنار دولت‌آباد و دور شدن‌شان تمام می‌شود؛ بدین شکل که صدای ضربان متن فلم آرام آرام کند می‌شد تا آن‌که سرانجام در زمینهٔ ماتم زده روستا خاموش و محو می‌گردد.

بخش‌هائی از فلم‌نامه، شناسنامهٔ کامل و خاطرات ساخت این فلم در ویژه‌نامهٔ فرهنگ نوین به‌سال ۱۳۵۳ منتشر شده است. فلم مستند کوتاه دولت‌آباد به‌حق آغازگر و نخستین نمونهٔ سینمای مستند چریکی در ایران است؛ چرا که هم مضمونی تند و سیاسی-انتقادی دارد و هم توسط افرادی ساخته شده که دارای چنین تفکر و گرایشی بودند. توجه به‌این

اثر و آثاری مشابه که در سال‌های دهه ۵۰ و علی‌الخصوص پس از سال ۱۳۵۷ خلق شده‌اند، می‌تواند راه و نگرش نوینی برای ساخت و تولید آثار مستند حالا که فلم‌سازی به‌مدد تکنولوژی دیجیتال آسان‌تر هم شده - باشد». (سایت گویا، جمعه ۱ فروردین [حمل] ۱۳۸۸)

### چه کسی گل‌سرخ را نو داد؟

بازخوانی تاریخ

به‌گزارش پارسینه (۲۹ بهمن ۱۳۸۸) ماجرای بازداشت، برگزاری دادگاه جنجالی و اعدام خسرو گل‌سرخ یکی از فرازهای قابل توجه تاریخ پهلوی دوم است، گل‌سرخ و کرامت دانشیان به‌اتهام تلاش برای ربودن ولیعهد و خانواده سلطنتی اعدام شدند و تبدیل به اسطوره‌های کاریزماتیک جریان چپ شدند، اما بازخوانی تاریخ نشان می‌دهد گل‌سرخ، در حقیقت هیچ ارتباطی با گروه ترور شاه نداشت و ضعف و همکاری یکی از اعضای گروه با ساواک و البته یک‌دندگی و روحیات خاص گل‌سرخ، باعث اعدام وی شد.

ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۳۵۰، «خسرو گل‌سرخ» به‌همراه «عاطفه‌ی گرگین» (همسرش) و «شکوه میرزادگی» (یا شکوه فرهنگ) که هر سه برای روزنامه یومیه «کیهان» کار می‌کردند، به‌همراه چند نفر دیگر، محفلی را شکل داده و سعی می‌کنند تا «محمد رضا پهلوی» را ترور کنند. «شکوه میرزادگی» از طریق روابط خاصی که با خلبان مخصوص شاه داشته، در جریان رفت و آمدها و محل‌های که شاه در آن‌ها اقامت می‌کرده، قرار می‌گیرد و اطلاعات جمع‌آوری شده‌اش را در اختیار گروه قرار می‌دهد. طرح‌های ابتدائی متفاوتی ریخته می‌شود، ولی از آنجائی که هیچ‌یک از آن‌ها عملی نبودند، مسأله ترور شاه منتفی می‌شود.

گروه گل‌سرخ به‌فکر شکل‌دادن یک گروه مطالعاتی مارکسیستی می‌افتند، البته این بار بدون حضور «شکوه میرزادگی». اعضای این گروه یعنی «خسرو گل‌سرخ»، «عاطفه گرگین» و «منوچهر مقدم سلیمی» همگی در همان ابتدای شکل‌گیری گروه، در بهار ۱۳۵۲، دستگیر می‌شوند.

### آغاز ماجرا

-عباس سماکار (فلم‌بردار) و رضا علامه‌زاده (کارگردان) به‌این فکر می‌افتند تا در مراسم فستیوال کودک در سال ۱۳۵۲، فرح دیبا (همسر شاه) یا رضا پهلوی (پسر شاه) را به‌گروگان گرفته و شعار و مطالبه آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی را مطرح کنند. در رابطه با طراحی یا انجام این نقشه، «خسرو گل‌سرخ» و دوستانش اصلاً نقشی نداشتند چراکه آن‌ها ماه‌ها پیش از طراحی این نقشه دستگیر و در زندان به‌سر می‌بردند.

برای انجام طرح گروگان‌گیری، «سماکار» و «علامه‌زاده» نیاز به اسلحه داشتند. در همین راستا، «سماکار» با «طیفور بطحائی» (فلم‌بردار) که او را از زمان دانشجویی در مدرسه «عالی تلویزیون و سینما» می‌شناخته، مراجعه کرده و داستان را با او در میان می‌گذارد. «بطحائی» نیز با «کرامت دانشیان» در این مورد صحبت می‌کند و کرامت سعی می‌کند که از طریق رابطه‌ی که او را از زندان می‌شناخته یعنی «امیر فتانت [فتانت]» با «سازمان چریک‌های فدائی خلق» تماس گرفته و اسلحه‌های مورد نیاز را تهیه کند.

«امیر فتانت» بدون آن‌که کرامت دانشیان از آن آگاهی داشته باشد، در هنگام گذراندن دوران زندان، با ساواک شروع به همکاری کرده و عملاً به‌یکی از مهره‌های آنان تبدیل شده بود. «فتانت» پس از آگاهی‌اش از قضیه گروگان‌گیری، اطلاعات لازم را در اختیار ساواک می‌گذارد.

-«طیفور بطحائی»، علاوه بر ارتباط با گروه «سماکار-علامهزاده» با یک گروه دیگر که در آن «شکوه میرزادگی»، ابراهیم فرهنگ (همسر اول شکوه)، مرتضی سیاهپوش و ایرج جمشیدی و مریم اتحادیه عضو بودند نیز ارتباط داشته و در حقیقت آن‌ها می‌خواستند به‌عنوان گروه پشتیبانی عمل کنند.

در همین راستا «ایرج جمشیدی» از این گروه مأمور می‌شود که برود و اسلحه‌ها را از ساواکی‌های که می‌خواستند خود را از اعضای چریک‌ها معرفی کنند، تحویل بگیرد. «جمشیدی» می‌ترسد و در قراری که ساواک آن را طرحی کرده حاضر نمی‌شود. مأموران ساواک تصور می‌کنند که اعضای گروه مربوطه از نفوذی بودن «فتانت» آگاهی پیدا کرده و از این جهت است که در سر قرار حاضر نشده‌اند و برای این که فرصت فرار کردن را از اعضای گروه بگیرد، همگی آن‌ها را دستگیر می‌کند.

-«شکوه میرزادگی» پس از دستگیری به وسیله «ساواک» خود را می‌بازد و به‌موضوع همکاری با گروه گلسرخی در سال ۱۳۵۰ که هیچ ربطی به موضوع پرونده گروگان‌گیری فرح ندارد اشاره می‌کند و پای گلسرخی و سلیمی را وسط می‌کشد.

### روایت ایرج جمشیدی

-ایرج جمشیدی این ماجرا را چنین روایت کرده است: نحوه ورود من به‌ماجرا، از طریق دوستی‌ام با خانم شکوه میرزادگی بود. من و خانم میرزادگی همکار بودیم و به‌همین دلیل من به‌دعوت ایشان وارد فعالیت‌های سیاسی شدم. اطلاعاتی که شکوه میرزادگی به‌من داد، از این حکایت داشت که من با تشکل سیاسی ریشه‌داری مواجه هستم؛ شکوه میرزادگی به‌من گفته بود که گروهی حرفه‌ای قصد دارند از میان درباریان گروگان‌گیری کنند. او هیچ‌وقت اسم اعضای گروه را برای من فاش نکرد. من از طریق شکوه میرزادگی با مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش هم آشنا شدم. حقیقت این است که از همان روزهای اول مشخص بود که دارند بزرگ‌نمایی می‌کنند. به‌من گفته بودند که گروه، کارهای چریکی و پارتیزانی می‌کند اما من چیزی به‌خاطر ندارم. نقشه اولیه گروگان‌گیری در رستورانی که فکر می‌کنم «آلیاسو» نام داشت، در شرایط نامتعادلی مطرح شد، شکوه میرزادگی از من خواست با شخصی که عباس سماکار نام داشت، ملاقت کنم. قرار بود من با یک چریک و پارتیزان خبره ملاقات کنم و از او اسلحه بگیرم، اما وقتی با عباس سماکار ملاقات کردم، دیدم اصلاً شباهتی به‌چریک‌ها ندارد. من هم از همان ابتداء در مورد سماکار دیدگاه خوبی نداشتم. جمشیدی می‌گوید: من قرار بود ساعت ۲ بعدازظهر روز چهارشنبه در تقاطع خیابان تخت‌جمشید و ایرانشهر شمالی حاضر شوم. من حاضر شدم اما از طرف مقابل من خبری نشد. همه‌چیز به‌هم ریخته به‌نظر می‌رسید و من در تماس تلفی با شکوه میرزادگی به‌شدت از آشفتگی قرارها گله کردم. پس از این‌که من موفق نشدم اسلحه را تحویل بگیرم، از محل دور شدم و چند ساعت بعد، به‌سمت همدان حرکت کردم. به‌هیچ‌عنوان مضطرب نبودم و در دلم از این‌که مسخره شده‌ام، احساس خوبی نداشتم. همان‌طور که حدس می‌زدم شکوه در مورد گروه و آدم‌های آن دروغ گفته بود. من فکر می‌کردم با گروهی صددرصد حرفه‌ای طرف هستم اما دیدم آن‌ها حتی قدرت سازماندهی قول و قرارهای خود را ندارند. من عصر همان روز به‌همدان رفتم و در حالی که اصلاً فکر نمی‌کردم، دستگیر شدم. ظاهراً یک نفر همه ما را لو داده بود.

### روایت عباس سماکار

ماجرای این قرار بود که دو سال قبل از آن یعنی در سال پنجاه، خسرو گل‌سرخ و منوچهر مقدم و شکوه فرهنگ، در ارتباط با هم طرح اعدام شاه را می‌ریزند و بعد از یک مدت شناسائی و سنجش امکاناتشان پی می‌برند که این طرح اصلاً عملی نیست و بی‌نتیجه و لث می‌کنند. بعد هم خسرو و منوچهر و یکی دو نفر دیگر در بهار سال پنجاه و دو دستگیر می‌شوند. یعنی دو ماه قبل از این که من و علامه‌زاده چنین طرحی را شروع کنیم.

اما شکوه فرهنگ پس از دستگیری مثل ابراهیم فرهنگ و مریم اتحادیه و ایرج جمشیدی فوراً تسلیم ساواک شد و حتی برای خوش خدمتی ماجرای طرح اعدام شاه رو در دو سال پیش از آن که ساواک روحش هم خبر نداشت لو داد و به این ترتیب پای خسرو گل‌سرخ و منوچهر مقدم را به این پرونده کشاند. در واقع چون ساواک طرحش برای دستگیری ما در صحنه عملیات که حتماً برایش مقدماتی چیده بود و احتمالاً می‌خواست ما را موقع انجام عملیات و شاید هم با کشتن یکی دو تا از ما، دستگیر کند و ابعاد قابل باور و مهمی به آن بدهد، ناکام مانده بود با اضافه کردن این طرح منتفی شده اعدام شاه به پرونده، به آن اهمیتی که می‌توانست با دستگیری ما در ضمن انجام عملیات به ماجرا بدهد، با غلیظ کردن این طرح‌ها بهش برسد. به همین دلیل هم طرح ترور شاه حتی غلیظتر از طرح گروگان‌گیری در روزنامه‌ها اعلام شد و مرکز این نقشه‌ها جلوه داده شد و گل‌سرخ و مقدم را هم جزو اعضای ردیف دوم و سوم پرونده قرار دادند. یعنی من که قرار بود به‌عنوان عامل اصلی عملیات را انجام بدهم و شکوه فرهنگ و مریم اتحادیه که قرار بود مهناز پهلوی را گروگان بگیرند در ردیف بالاتر پرونده قرار گرفتند.

حدس ساواک در آن موقع این بود که هیچ‌کدام از ما مقاومت چندانی در دادگاه نکنیم و این ماجرا با خوبی و خوشی و با دادن چند تا حکم اعدام در مرحله اول و بعد هم بخشش شاهانه و محکومیت‌های ده پانزده ساله و پائین تر و بعد از چند سال هم آزاد کردن، یک وجه انسانی به‌رژیم بدهد که حتی کسانی را که نسبت به جان شاه سوءقصد کردند چندان در زندان نگه نداشته و آزادشان کرده است.

علت این برداشت ساواک هم این بود که در وهله اول همان‌طور که گفتم تعداد زیادی از اعضای گروه ما از خودشان ضعف نشان دادند و فوراً اعتراف کردند. یعنی بیش‌تر از همه ایرج جمشیدی و شکوه فرهنگ و ابراهیم فرهنگ و مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش جزو کسانی بودند که خیلی زود وا دادند.

ساواک حدس می‌زد که مقاومت در دادگاه حداکثر توسط یکی دو نفر صورت بگیرد. به‌خصوص روی کرامت دانشیان زیاد حساب می‌کرد. چون که کرامت در مقابل توهین‌های بازجوها دست به‌مقابله زده بود.

در مورد خسرو گل‌سرخ ساواک چون فکر می‌کرد که خسرو در هیچ‌کدام از این طرح‌ها شرکت نداشته، حداکثر مقاومتش یک دفاع حقوقی باشد که بگوید من اصلاً شرکت نداشتم و این حرف‌ها بی‌خود است.

و چون در ارتباط با بازجویی‌ها مطلبی وجود نداشت که از خسرو بپرسند (از مدت‌ها قبل در زندان بود و ساواک هم این چیزها را می‌دانست) برای ساواک روشن نبود که واکنش خسرو در دادگاه چه جوری است.

ساواک روی من و طیفور هم که تا حدی مقاومت کرده بودیم زیاد حساب نمی‌کرد و این بیش‌تر به این خاطر بود که ما اصلاً هیچ تجربه‌ای در این جور مسائل نداشتم.

در رابطه با جامعه هم تقریباً همین‌طور بود. طبعاً اعلام آن طرح بزرگ که اجرای هر کدامشان به‌تنهایی واقعاً نیازمند تجربه و امکانات وسیع سازمانی بود از نظر مردم قابل باور نبود که توسط ماها که شغل و موقعیت ظاهری مان هم به‌چریک‌ها نمی‌خورد و همه ما اهل هنر و این جور چیزا بودیم، انجام بگیرد.

به‌همین دلیل این طرح در ابتداء توسط مردم، فکر می‌کنم که یک طرح ساخته ساواک جلوه می‌کرد یعنی این را بارها هم بعداً شنیدیم که همه فکر می‌کردند که ساواک می‌خواست با اهمیت دادن به یک سری عملیات خیالی برای خودش و هوشیاری دستگاه‌های امنیتی‌اش و ایجاد ترس و رعب بیش‌تر در جامعه، اعتبار ایجاد کند. در نتیجه تا مقطع دادگاه که کسی باز فکر نمی‌کرد به آن شکل علنی بشود این موضوع در سطح یکی از پرونده‌های موجود قلمداد می‌شد. انگیزه ساواک هم برای علنی کردن جریان دادگاه چیزی جز همان عدم مقاومت اکثر اعضای گروه که گفتم نبود. اما اگر مقاومت واقعاً جانانه خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت دانشیان نبود، هم ساواک به اهدافش نزدیک می‌شد و هم جامعه به‌یقین در مورد حدسش در مورد ما و ماهیت این پرونده می‌رسید.

### محاکمه گروه

در جریان محاکمات دستگیرشدگان در دادگاه اول، ۷ نفر به‌اعدام (گل‌سرخ‌ی، دانشیان، سلیمی، بطحائی، سماکار، علامه‌زاده، جمشیدی)، دو نفر به‌پنج سال حبس (اتحادیه، سیاهپوش) و سه نفر به ۳ سال حبس (میرزادگی، فرهنگ، قیصری) محکوم می‌شوند. این همان دادگاهی است که خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت دانشیان شجاعانه دفاع عقیدتی از خود کردند.

در دادگاه تجدید نظر که در سه‌شنبه دوم بهمن ماه [دلو] ۱۳۵۲ تشکیل شد، حکم اعدام دو نفر از محکومین دادگاه اول یعنی سلیمی به ۱۵ سال و جمشیدی به ۱۰ سال تغییر پیدا کرد و پنج نفر از متهمان (بطحائی، گل‌سرخ‌ی، دانشیان، سماکار و علامه‌زاده) همچنان به‌اعدام محکوم شدند. به‌فرمان شاه که در روزنامه‌های روز ۲۸ بهمن ماه [دلو] ۱۳۵۲ انتشار یافت، سه نفر از محکومین (بطحائی، سماکار و علامه‌زاده) از اعدام عفو و به‌حبس ابد محکوم گردیدند. حکم اعدام دانشیان و گل‌سرخ‌ی هیچ تغییری نکرد و آنان را یک روز بعد عفو ملوکانه شاه خائن، در بامداد ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ تیرباران کردند.

### تصمیم گل‌سرخ‌ی برای برهم زدن نقشه ساواک

- ساواک با نقشه برپائی دادگاه‌ها و محاکمات علنی این دوازده نفر سعی داشت ضمن مقتدر نشان دادن دستگاه‌های امنیتی، هر گونه انگیزه مبارزاتی را در جوانان بخشکاند و بیش‌ترین بهره تبلیغاتی از این مسأله ببرد؛ اما گل‌سرخ‌ی شجاعانه در زندان و در مقابل بازجویان که به‌او می‌گفتند آن‌ها را نخواهند کشت، می‌گفت: من کاری نمی‌کنم که شما بتوانید مرا نکشید و یا کرامت دانشیان در این رابطه در زندان به‌سایر رفقایش گفت: اگر این پرونده خونی دهد و کسی از افراد متهم در این پرونده شهید شود. آن وقت تمام نقشه‌های ساواک برای بهره‌برداری از این پرونده سازی‌ها نقش بر آب شده‌است. و همین‌طور هم شد. دستگاه ساواک علی‌رغم سرمایه‌گذاری‌های وسیعی که بر سر نتیجه دادگاه‌ها در به‌رکود کشیدن جنبش انقلابی کرده‌بود، دفاعیات و جان‌باختن شجاعانه گل‌سرخ‌ی و دانشیان سبب شد که بخش وسیعی از جوانان عاصی و مخالف جذب جنبش انقلابی ضد رژیم شاه شوند. شکوه میرزادگی بعد از عفو توسط شاه، جذب حزب رستاخیز شد و همکاری‌های خود با ساواک را ادامه داد و در شمار افرادی چون پرویز نیک‌خواه قرار گرفت و سر‌دبیری نشریه «تلاش» را که صاحب امتیاز آن فریدون هویدا (نخست وزیر) بود بر عهده گرفت.

به گزارش پارسینه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در اسفند [حوت] ۱۳۵۷ شکوه میرزادگی که قصد خروج از کشور را داشت، توسط پاسداران انقلاب موقتاً بازداشت شد، به نوشته روزنامه اطلاعات، در فرودگاه مهرآباد شکوه فرهنگ معروف به شکوه میرزادگی دستگیر شد.

روزنامه اطلاعات نوشت: «شکوه میرزادگی از سرسپردگان حزب منحل رستاخیز و سردبیر مجله تلاش هنگام خروج از کشور توسط پاسداران انقلاب اسلامی دستگیر شد».



### اجازه آزادی شکوه میرزادگی توسط دادستانی انقلاب

به نوشته اطلاعات «به شکوه فرهنگ این اتهام زده شده است که خسرو گل سرخی، دانشیان و یارانشان را به مأموران ساواک لو داده بود.» به نوشته همین روزنامه در همان خیر، مینا عابدی و عابدی، دو تن از مسئولان کارخانه شراب سازی پاکدیس با مقدار زیادی ارز در فرودگاه مهرآباد دستگیر شدند.

شکوه میرزادگی بعد از خروج از ایران، به همراه اسماعیل نوری علاء، همسرش، زندگی خود را وقف ترویج سکولاریسم و آموزه های ضد مذهبی کرده اند. (منابع: من یک شورشی هستم از عباس سماکار؛ مصاحبه رضا علامه زاده در روزنامه کیهان مؤرخه سوم اسفند [حوت] ۱۳۵۷؛ راوی بهاران، زندگی و مبارزات کرامت الله دانشیان، تهران: نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۸۲؛ خاطرات عزت شاهی به کوشش محسن کاظمی؛ روزنامه کیهان مؤرخه ۲۹ دی ماه ۱۳۵۲؛ روزنامه کیهان مؤرخه ۴ بهمن [دلو] ۱۳۵۲؛ روزنامه کیهان مؤرخه ۲۸ بهمن [دلو] ۱۳۵۲؛ وبلاگ کوخ (شهرام جهان وطن))

\*\*\*\*\*

در جمع بندی می توان با توجه به نظریات و اسناد مختلف و روایت های رفقائی چون عباس سماکار، طیفور بطحائی و...، اعتراف خود امیر حسین فطانت، به این نتیجه رسید که او با ساواک همکاری کرده و گروه ۱۲ نفره را لو داده است. او باعث اعدام خسرو گل سرخی و کرامت الله دانشیان و زندان و شکنجه سال های طولانی برخی دیگر از اعضای این گروه شده است.

نویسنده کتاب «یک فنجان چای بی موقع» و نامه ها و مطالب و گفت و گوهایش، با تناقضات بسیار روبه رو و همه تلاشش ضربه زدن به نیروهای چپ و کمونیست است. او می کوشد به عنوان فعال سیاسی چپ در دوران جوانی، تجربه شخصی اش را طوری به خواننده القاء کند تا هوس فعال سیاسی به خصوص کمونیست بودن به سرش نزند. او با آگاهی کامل روایتی را پیش می کشد که با خواندن آن روایت، جایی برای زیست زندانیان سیاسی چپ و مخالف حکومت پهلوی و حکومت اسلامی ایران، باقی نگذارد. او نه تنها اعدام شدگان را به نوعی قهرمانان «چوبین» می نامد، بلکه حتی ناراحت است که چرا زندگان این پرونده، در آن دوره اعدام نشدند. بنابراین او، با تمام قدرت نفرتش را از رفقائی همچون عباس سماکار و طیفور بطحائی به زیان می آورد. رفقائی که هم در زندان های مختلف مقاومت کردند و هم اکنون

محکم و قاطع علیه حکومت اسلامی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. در حالی که فطانت، چنین نفرتی را نه به حکومت پهلوی و نه حکومت اسلامی ایران و نه به‌کسانی که در این پرونده با ساواک همکاری کردند و پس از مدت کوتاهی از زندان آزاد شدند، هرگز ندارد.

امیرحسین فطانت در مصاحبه با صدای امریکا، خود را رها شده و وجدان خود را با این جملات آسوده کرده است: «وظیفه من در قبال تاریخ و نسل جوان مملکت با نوشتن کتاب «یک فوجان جای بی‌موقع- رد پای یک انقلاب» و این مصاحبه تمام شد: چرا کسانی که از وظیفه حرف می‌زنند هیچ‌وقت مدرسه‌ای نساخته‌اند، سر کلاس درس نرفته‌اند، یک روز به‌پاکسازی طبیعت نگذرانده‌اند، یا از شورش می‌گویند یا از سابقه‌ای که در آن اسیر بازی بزرگان حقیر و حقیرتر شده...».

باید از فطانت پرسید که شما تاکنون غیر از آرتیست‌بازی‌های پولیسی جنائی و لو دادن بهترین مبارزان کمونیست آن دوران، چه هنر دیگری داشتید؟ کدام مدرسه را ساخته‌اید؟ کدام طبیعت را پاکسازی کرده‌اید؟ بزرگترین هنر و شاهکار فطانت، همکاری با ساواک بود. حتی در دوران حکومت اسلامی از خارج برگشت و داوطلبانه نخست به‌زندان اوین و سپس به‌جبهه‌های جنگ ارتجاعی و خانمان‌سوز ایران و عراق رفت. در زندان به او گفتند کار خوبی کردید که کمونیست‌ها را لو دادید. او فقط به‌دلیل خروج «غیرقانونی» از کشور، مدتی زندانی شد.

حالا لابد فطانت با این کارنامه سیاهش، انتظار دارد مخالفان و مبارزان چپ و کمونیست حکومت پهلوی و حکومت اسلامی ایران، به‌این همکاری‌هایش ارج بگذارند؛ سبد گلی تقدیمش کنند و او را بالای سرشان بگیرند و حلو و حلوا کنند؟! این یک خیال باطل است. باید محکم و قاطع به او گفت؛ آقا، نه تنها همسن و سال‌های شما و یا من، بلکه نیروی جوان علاقه‌مند به‌تاریخ و مبارزه انسان‌دوستانه، مساوات‌طلبانه و عدالت‌جویانه کمونیستی نیز با شور و شوق کتاب‌های بازماندگان پرونده معروف به‌گل‌سرخ‌های هم‌چون کتاب «من یک شورشی هستم» و «پنهان در پشت خود» و ... هم‌چنین کتاب‌های دیگران، فلم‌ها و مقالات متعددی که تاکنون درباره این پرونده تاریخی و فراموش‌نشده منتشر شده‌اند را دنبال می‌کنند. و هم‌چنان امیرحسین فطانت را لو دهنده گروه ۱۲ نفره و مسبب اعدام خسرو و کرامت و زندان‌های طولانی برای برخی از اعضای این گروه می‌دانند. آن‌ها، با اشتیاق راه آن‌ها و مبارزه به‌حقشان را علیه سیستم سرمایه‌داری و حکومت جهل و جنایت اسلامی و طرفداران احیای سلطنت در ایران، با هدف برپائی یک جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی دنبال می‌کنند. باید به فطانت گفت که خط و نشان نکش و با شمشیر جوبین از مخفی‌گاہت در دهکده دورافتاده «گواتمالا» کسی را تهدید نکن. این هیچ هنری و شجاعتی نیست بنابراین نمی‌توان با گرد و خاک به‌پا کردن و پرخاشگری و حمله به‌نیروهای کمونیست و چپ، کسی را قانع کنی. بهتر است صریحاً واقعیت را به‌جامعه اعلام کنی تا خود را از کابوس و زندان وجدان‌تان رها سازی!

## منابع:

- «من یک شورشی هستم» از عباس سماکار. «شرکت کتاب» لوس آنجلس ۲۰۰۰ میلادی.
- مصاحبه رضا علامه‌زاده در روزنامه کیهان مؤرخه سوم اسفند [حوت] ۱۳۵۷
- «راوی بهاران، زندگی و مبارزات کرامت‌الله دانشیان» تهران: نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۸۲.
- نشریه «فرهنگ نوین» چاپ تهران، بهمن ۱۳۵۹ (یادنامه دانشیان)
- «پارسینه» ۲۹ بهمن [دلو] ۱۳۸۸
- «یک فوجان جای بی‌موقع، رد پای یک انقلاب» امیرحسین فطانت، بهار ۲۰۱۴، «شرکت کتاب» لس‌آنجلس



- «داستان تمام داستان‌ها»، اولین کتاب امیرحسین فطانت است. این کتاب در پائیز سال ۱۳۹۱ در برلین، توسط عباس معروفی «نشر گردون»، چاپ و توزیع شده است.

- ثابتی در هفتاد و پنج سالگی، در تاریخ ۱۸ بهمن ماه [دلو] سال ۱۳۹۰، به پرسش‌های سیامک دهقانپور - مجری برنامه «افق» در تلویزیون صدای امریکا

- خبرگزاری «تاریخ ایرانی»

- امیر فطانت در نامه‌ای به تاریخ سه‌شنبه ۳ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۲، به «تاریخ ایرانی»

- زاهد لنگرودی، «سینمای مستند چریکی»، سایت گویا، جمعه ۱۴ فروردین [حول] ۱۳۸۸

- یک فنجان چای بی‌موقع، به‌قلم «مهدی مرعشی نویسنده و روزنامه‌نگار» به‌تاریخ ۲۶ اپریل ۲۰۱۴ - ۶ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۳، سایت بی‌بی‌سی.

پنج‌شنبه شانزدهم اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۵ - پنج‌م می ۲۰۱۶

### ضمیمه:

سایت موزه عبرت ایران (بازداشتگاه کمیته مشترک) لیستی از شیوه‌های شکنجه‌های ساواک را منتشر کرده است که بدین شرح است:

- ۱- آخور بند؛ ۲- دست را از کتف بیرون کشیدن؛ ۳- فشار آوردن بر چشم‌ها تا این که به شدت دردناک می‌شود؛ ۴- آپولو؛ ۵- آزار دادن بچه‌های شیرخواره برای گرفتن اقرار از مادر و پدر؛ ۶- آویزان کردن؛ ۷- آویزان کردن صلیبی؛ ۸- اجبار متهم به ایستادن بر روی گونی خیس با پای لخت و مجروح پشت در اتاق شکنجه؛ ۹- اجبار متهم به ایستادن رو به‌دیوار با چشم و دست بسته؛ ۱۰- اجبار متهم به ایستادن و مهار یا بستن آلت وی با نخ یا طناب به‌دیوار یا سقف؛ ۱۱- ادرار کردن بر روی متهم؛ ۱۲- ادرار کردن در ظرف غذا به‌علت ممانعت از دستشویی رفتن زندانی؛ ۱۳- اشکاک (خودکار را لای انگشتان فشار دادن)؛ ۱۴- اعدام مصنوعی (اعدام دروغین)؛ ۱۵- انباشتن زندانیان بر روی هم در جای تنگ؛ ۱۶- انداختن در داخل حوض آب؛ ۱۷- انواع مشت زدن؛ ۱۸- باز نکردن در سلول برای دستشویی؛ ۱۹- بر روی شکم خوابانیدن و با زانو بر پشت فشار آوردن و سر متهم را به‌سوی بالا کشیدن؛ ۲۰- پخش نوارهای موسیقی با صدای بلند؛ ۲۱- تبعید؛ ۲۲- تخت شلاق؛ ۲۳- تراشیدن موهای متهمین به‌صورت تمسخر و مختلف؛ ۲۴- حبس کردن در يك سلول متعفن؛ ۲۵- حمام؛ ۲۶- حوض آب؛ ۲۷- خاموش کردن سیگار زیر گلو و نقاط حساس بدن؛ ۲۸- خودکار در گوش کردن؛ ۲۹- دستگیری خانواده به‌همراه متهم توأم با هتاک و کتک زدن؛ ۳۰- سوزانیدن بدن به وسیله میله و سیخ؛ ۳۱- سیلی زدن؛ ۳۲- شکنجه روحی و روانی جهت شکستن مقاومت زندانی؛ ۳۳- ضربه بر سر زدن؛ ۳۴- قفس داغ؛ ۳۵- قلقلک دادن کف پا؛ ۳۶- کشیدن ناخن با انبردست؛ ۳۷- گذاشتن پا لای در و شکستن آن؛ ۳۸- گرفتن و کشیدن موی سر زندانیان؛ ۳۹- لگد زدن؛ ۴۰- محروم نمودن زندانیان از استحمام؛ ۴۱- مشت زدن (کوبیدن)؛ ۴۲- نمک پاشیدن روی زخم؛ ۴۳- هتاک؛ ۴۴- وادار به عرعر کردن و زندانی دیگر را وادار کردن که دنبال او برود و آنگاه هر دو را با شلاق زدن.

لازم به‌توضیح است که حکومت اسلامی ایران علاوه بر اعمال این نوع شکنجه‌ها به‌زندانان، شکنجه‌های دیگری مانند تجاوز گسترده به‌زندانان، عدم رسیدگی به‌زندانان بیمار، کشتن زندانی در زیر شکنجه، اجرای قانون وحشیانه قصاص (چشم در مقابل چشم) و غیره را نیز مرتکب می‌شود.